



عبدالکریم پاک نیا

امام جواد پاسدار حزیم وحی



طلیعه

حضرت امام محمد تقی علیه السلام در دهم ماه رجب سال ۱۹۵ ق در مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارش حضرت رضا علیه السلام و مادر ارجمندش بانویی مصری تبار به نام سبیکه می باشد. ریحانه و خیزران از دیگر نامهای مادر امام جواد علیه السلام است. حضرت رضا علیه السلام در مورد منزلت فرزندش امام جواد علیه السلام و مادر مکرمه آن حضرت، به یارانش فرمود: من دارای پسری شده‌ام که همچون موسی علیه السلام شکافنده دریاها [ی علم] است و همانند عیسی علیه السلام مادری

قدسیه و پاکیزه دارد.^۱

پیشوای نهم در سن ۷ سالگی به امامت رسید و هفده سال رهبری شیعیان را به عهده داشت. دوران امامت حضرتش با دو نفر از خلفای ستم پیشه عباسی مأمون و معتصم مقارن بود. حضرت جواد علیه السلام در داشتن تمام صفات زیبای اخلاقی و انسانی سرآمد خوبان روزگار بود. پارسایی، علم و دانش و بخشندگی اش موجب شده بود که با القاب جواد، تقی، مرتضی و منتجب شناخته شود.

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵.

منزل برادر زاده اش امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشت و به نرجس خاتون یاری می کرد.

شایسته ترین ترجمان قرآن

امامان معصوم علیهم السلام که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت خدا و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می روند شایسته ترین ترجمان وحی و آشناترین کس به تفسیر قرآن می باشند. بر این اساس اگر بخواهیم کلام وحی را معنا کنیم، اول باید به سراغ امامان معصوم علیهم السلام برویم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «این قرآن، خطوطی است که در میان جلد پنهان است، با زبان سخن نمی گوید و نیازمند مفسر و ترجمان است...». و سپس فرمودند: «فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ؛ ما [امامان معصوم علیهم السلام] برای [تفسیر و ترجمان] قرآن از همه مردم

اما در این میان لقب «ابن الرضا» بخاطر شکوه و جلالت امام رضا علیه السلام در میان مردم شهرت بیشتری داشت و حتی بعد از آن حضرت، مردم امام دهم و یازدهم علیهم السلام را نیز با همین لقب بیشتر می شناختند. امام رضا علیه السلام هنگام خطاب به یگانه فرزندش، بیشتر، از کنیه «ابو جعفر» - که نشانه احترام خاصی است - استفاده می کرد.^۱

امام محمد تقی علیه السلام که در نوجوانی به مقام رفیع امامت نائل شده بود، در سن ۲۵ سالگی و در عنفوان جوانی به دستور معتصم عباسی و توسط همسر بی وفایش أم الفضل (دختر مأمون) در شهر بغداد به شهادت رسید.

حضرت جواد علیه السلام از همسر دیگرش، سمانه مغریه، دارای چهار فرزند پسر، به نامهای: ابوالحسن امام علی النقی علیه السلام، ابو احمد موسی مبرقع، ابو احمد حسین و ابو موسی عمران؛ و چهار فرزند دختر، به نامهای: فاطمه، خدیجه، ام کلثوم و حکیمه بود.^۲ حکیمه دختر امام جواد علیه السلام همان بانوی با فضیلت و مؤدب است که در هنگام تولد حضرت مهدی علیه السلام در

۱. گفتنی است که امام جواد علیه السلام پسری به نام جعفر نداشت تا مکنی به ابو جعفر باشد، اما از آنجایی که آن حضرت شباهت زیادی به جدش امام باقر علیه السلام داشت به ابو جعفر ثانی مشهور گردید.

۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۵۰.

شایسته تریم.^۱

امام باقر علیه السلام در معنای آیه ﴿وَمَا يَتَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۲ فرمود: یعنی «معنی تمام قرآن را جز خداوند و کسانی که راسخ در علم هستند^۳ نمی دانند.» و امام صادق علیه السلام راسخان در علم را چنین معرفی کرد: «نَخْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَخْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ؛ ما [اهل بیت] راسخان در علم هستیم و ما تأویل قرآن را می دانیم.»

پیشوای پنجم ضمن گفتار روشنگرانه‌ای که در مورد امتیازات اهل بیت علیهم السلام بیان فرموده است، به این نکته اشاره کرده، می فرماید: «نَخْنُ تَرَاجِمَةُ وَحِي اللَّهِ؛^۴ ما مترجمان وحی الهی هستیم.» امام صادق علیه السلام در معنای آیه: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي سُذُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۵ «ولی این قرآن آیات روشنی است که در سینه دانشوران [و اهل علم] جای دارد.» فرمود: «مقصود از اهل علم که دانش تفسیر قرآن را در سینه خود جای داده‌اند، امامان معصوم علیهم السلام هستند.»^۶

با توجه به نکات فوق در این نوشتار سعی شده است که برخی از

نکته‌های تفسیری و مفاهیم قرآنی از سیره و سخن امام جواد علیه السلام استخراج شده و به مبلغان و مخاطبان گرامی عرضه شود، تا با پیروی از شیوه تبلیغی آن حضرت در عرضه مطالب بلند و حیانی، با برخی از معانی آیات الهی نیز آشنا شویم.

ترویج آیات قرآن

حضرت جواد علیه السلام بر این باور بود که آیات الهی باید در جامعه فراگیر شود و تمام مسلمانان در گفتار و رفتار و استدلال‌های روزمره خود از قرآن و معارف بلند آن بهره گیرند، به همین جهت سعی می‌کرد که در گفتگوها و معاشرت و برخورد با مردم از آیات قرآن استفاده کند. داستان زیر نمونه‌ای از این حقیقت است.

قاسم بن محسن می‌گوید: در سفری که به مکه رفته بودم در راه به شخص ضعیف و مستحق برخورد

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

۲. آل عمران/۷.

۳. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱۸.

۴. کافی، ج ۱، ص ۱۹۲.

۵. عنکبوت/۴۹.

۶. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۰.

کردم، از من چیزی خواست و من هم یک قرص نان به او صدقه دادم، سپس به راه خود ادامه دادم، در راه گردباد تندی وزید و عمامه‌ام را با خود برد. من هر چه تلاش کردم نفهمیدم که به کدام سمت برد. هنگام بازگشت در مدینه به حضور امام جواد علیه السلام رفتم، امام به من فرمود: ای قاسم! عمامه‌ات را در راه باد با خودش برد؟ گفتم: بلی. امام به خادم خود فرمود: برو عمامه قاسم را بیاور و او عیناً عمامه خودم را برایم آورد. من با شگفتی تمام به حضرت عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! این عمامه چگونه بدست شما رسید. امام پاسخ داد: تو در راه به مستمندی صدقه دادی و خداوند احسان تو را پذیرفت و به شکرانه آن، عمامه‌ات را به تو برگرداند. حضرت جواد علیه السلام در ادامه سخن خویش این آیه را قرائت کرد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۱؛ «خداوند متعال مطمئناً پاداش نیکوکاران را ضایع و تباه نمی‌سازد»^۲.

کودکی در مسند امامت

روزی علی بن اسباط (یکی از

شیعیان کوفی) در دوران کودکی امام جواد علیه السلام به حضور آن حضرت شرفیاب شد. او می‌گوید: من دقیقاً به قَدِّ و قامت آن بزرگوار خیره شده و قیافه و حرکات و سکناش را زیر نظر داشتم تا در موقع مراجعت، شکل و شمایل امام جواد علیه السلام را بهتر برای یارانم در مصر نقل کنم. درست در همین هنگام که با این اندیشه به او نگاه می‌کردم، آن حضرت نشست و رو به سوی من کرده و گفت: «ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در امامت کرده، همانند کاری است که در مسئله نبوت انجام داده است. گاهی در قرآن می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۳؛ «ما به یحیای پیامبر علیه السلام در دوران کودکی فرمان [نبوت] دادیم.» و گاهی در مورد انسانها می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»^۴؛ «تا زمانی که به کمال قدرت و رشد عقلی برسد و به

۱. توبه / ۱۲۰.

۲. الخرائج، ج ۱، ص ۳۷۷؛ کشف الغمه، ج ۲،

ص ۳۶۷.

۳. مریم / ۱۲.

۴. احقاف / ۱۵.

می شود یک کودک امام باشد؟ [امام فرمودند: «وَمَا يُضْرَةُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ قَدْ قَامَ عَيْسَى بِالْحَجَّةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ؛ کودک بودن او در امامتش مشکل ایجاد نمی کند، عیسی علیه السلام در سه سالگی به حجیت الهی قیام نموده [و به نبوت رسید].»^۲

علی بن اسباط می گوید: روزی به امام جواد علیه السلام عرض کردم: ای مولای من! مردم به کوچکی سن شما ایراد می گیرند و به این جهت از پذیرفتن امامتتان سر باز می زنند. امام در پاسخ فرمودند: چرا آنان این نکته را بر من ایراد می گیرند؟ به خدا سوگوند! خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^۳؛ «بگو: این راه من است! من و هر کسی که پیرو من باشد، با بصیرت کامل، [همه مردم را] به سوی خدا دعوت می کنیم.»

و غیر از علی علیه السلام در اول اسلام

چهل سالگی بالغ گردید. با توجه به این آیات همانگونه که ممکن است خداوند متعال حکمت را به انسانی در کودکی بدهد، در قدرت اوست که آن را در چهل سالگی بدهد.^۱ و به این ترتیب هر گونه شک و شبهه را در مورد امامتش از ذهن علی بن اسباط زائل نمود.

برای توضیح بیشتر نقل روایتی از امام رضا علیه السلام در اینجا مناسب می نماید: روزی صفوان بن یحیی به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت: قبل از آنکه خداوند متعال فرزندت - حضرت ابوجعفر - را به شما عطا کند، می فرمودید که خداوند به من پسری خواهد بخشید. اینک خداوند متعال او را به شما ارزانی کرد و چشم ما به جمالش روشن شد. حال می پرسیم، - خدای نکرده - اگر خبری شد [و شما از دنیا رفتید] بعد از شما ما به چه کسی رجوع کنیم؟ امام رضا علیه السلام به فرزندش حضرت جواد علیه السلام - که پیش رویش ایستاده بود - اشاره کرد. صفوان بن یحیی با کمال تعجب گفت: ایشان که کودکی سه ساله هستند؟! [چطور

۱. کافی، مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی،

حدیث ۳.

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۵۵.

۳. یوسف، ۱۰۸.

چه در قرآن مورد قسم قرار گرفته است؟ امام فرمود: خدای تعالی [برای بیداری انسان و تحریک اندیشه و عقل وی] می‌تواند به هر یک از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد کند ولی مردم جز به ذات او، به چیز دیگری نباید سوگند یاد کنند.^۲

هدایت گمراهان با آیات الهی

قاسم بن عبدالرحمن به مذهب زیدیه گرایش داشت، اما با شنیدن آیاتی از قرآن که امام جواد علیه السلام بر وی قرائت کرد، با حقیقت آشنا شده و به امامت امام جواد علیه السلام و سائر ائمه اعتقاد پیدا کرد. او در این مورد می‌گوید: من زمانی به مذهب زیدیه تمایل داشتم تا اینکه به بغداد سفر کردم و مدتی آنجا بودم، در همان ایام روزی در یکی از خیابانهای بغداد، دیدم مردم با شور و شوق و صف ناپذیری به یک نقطه معلومی متوجه هستند؛ بعضی می‌دوند، بعضی بالای بلندیاها می‌روند، بعضی ایستاده و آنجا را تماشا می‌کنند. پرسیدم: چه خبر است؟

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۰۷.

کسی از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی نکرد. و آن حضرت در آن هنگام ۹ ساله بود و من هم ۹ سال دارم.^۱ [که با بصیرت کامل مردم را به سوی خدا هدایت می‌کنم؟]

سوگندهای قرآن

یکی از مهمترین عوامل پیشرفت جوامع، سوق دادن افراد آن به سوی علم و دانش و تفکر است. قرآن کریم با شیوه‌های مختلفی انسانها را به تفکر واداشته است. یکی از این شیوه‌ها، سوگندهای آن است. معمولاً امور مقدس و ارزشمند مورد قسم قرار می‌گیرند. خداوند متعال در موارد متعددی از کتاب خویش به پدیده‌های طبیعی جهان آفرینش قسم می‌خورد؛ و شب و روز و ستاره و خورشید و ماه و امثال آن مورد سوگند خداوند متعال قرار گرفته‌اند. علی بن مهزیار درباره سوگندهای قرآن از محضر امام جواد علیه السلام نکته‌ای را نقل کرده است که قابل دقت و بررسی است. او روزی از پیشوای نهم سؤال کرد: سوگندهای قرآن همانند: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ و نظائر اینها برای

شده؟! نه، بلکه او آدم بسیار دروغگو و خودپسندی است.» وقتی که متوجه شدم حضرت جواد علیه السلام واقعاً از اندیشه‌های قلبی من خبر می‌دهد و این برای افراد عادی ممکن نیست، فهمیدم که او ولی خدا و امام مسلمین است. بعد از آن از مذهب زیدیه دست برداشته، اعتقادم به آن بزرگوار کامل شد و به امامت حضرتش اقرار کرده و اعتراف نمودم که او حجت خدا بر مردم است.^۳

پیامبران مُرسَل

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در تفسیر ذَالْکِفْلِ - که در آیه ۴۸ سوره ص مورد ستایش خداوند قرار گرفته - می‌گوید: نامه‌ای به امام جواد علیه السلام نوشتم و در آن از نام «ذال کِفْلِ» و اینکه آیا او پیامبر مرسل بود یا نه؟ پرسش نمودم. امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمود: خدای متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاد، و سیصد و سیزده

گفتند: ابن الرضا! (حضرت جواد فرزند امام رضا علیه السلام) می‌آید. گفتم: من هم باید او را ببینم. تا آنکه حضرت جواد علیه السلام سوار بر قاطر نمایان شد. من همچنان که به او خیره شده بودم، پیش خودم گفتم: خداوند گروه امامیه را از رحمت خود دور کند، آنها اعتقاد دارند که پروردگار متعال، اطاعت این جوان را بر مردم واجب گردانیده است! همین که این اندیشه در ذهن من خطور کرد، آن حضرت راهش را به سوی من کج کرد و رو به من کرده، این آیه را قرائت کرد: «أَبَشْرًا مِّنْهُ وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ»^۱؛ [قوم ثمود گفتند: آیا ما بشری از جنس خود را پیروی کنیم؟ در این صورت ما در گمراهی و جنون خواهیم بود.]

با شنیدن این آیه - که از دل من گواهی می‌داد - با خود اندیشیدم که: مثل اینکه او ساحر و پیشگو است که از اندیشه‌های نهانی من خبر می‌دهد؟ حضرت جواد علیه السلام دوباره مرا خطاب کرده و این آیه را تلاوت فرمود: «وَأَلْقَى الدُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنَيْنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ»^۲؛

(آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل

۱. قمر/۲۴.

۲. همان/۲۵.

۳. کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۱۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۶.

«صمد یعنی بزرگی که تمام موجودات عالم در نیازهای کوچک و بزرگ خود به او مراجعه کرده و محتاج اویند.»^۴

مقابله با تحریف کنندگان قرآن

احمد بن محمد بن سیاری^۵ حدود صد و هشتاد و هشت روایت در مورد تحریف قرآن نقل کرده است. وی که فردی غیر قابل اعتماد و در نقل احادیث ضعیف و کذاب می باشد مورد قدح امام جواد علیه السلام قرار گرفت. آن حضرت احمد سیاری را - که در مورد امامت دچار غلو شده بود و

نفر از آنان مرسل بودند و «ذو کیفل» یکی از آن مرسلین است که بعد از سلیمان بن داود می زیست، و در میان مردم مانند داود علیه السلام قضاوت می کرد و جز برای خدای عزوجلّ خشمگین نمی شد و نام شریف او «عویدیا» بود. او همان است که خدای عزوجلّ در کتاب شریف خود از او نام برده و فرمود: «وَإِذْ كَرَّمْنَا الْكِتَابَ إِسْمَاعِيلَ وَآلِيسَعِ وَذَ الْكِفْلِ كُلِّ مِنَ الْآخِيَارِ»؛ «و در این کتاب به یاد آر «اسماعیل» و «یسع» و «ذو الكفل» را که همه از نیکان بودند.»

نامهای خداوند

ابو هاشم جعفری از امام جواد علیه السلام سؤال کرد که معنای واحد چیست؟ حضرت پاسخ داد: اجماع و اتفاق زبانهای مردم به یگانگی و وحدانیت خداوند متعال می باشد، چون خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنانرا آفریده است، قطعاً همه آنان خواهند گفت: خدا.»^۳

وی همچنین معنای صمد را - که در سوره توحید آمده است - از امام جواد علیه السلام چنین نقل می کند:

۱. المیزان، ج ۱۷، ص ۲۱۶، ذیل آیه ۴۸ سوره ص.

۲. زخرف/ ۸۷.

۳. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۲۸.

۴. المیزان، ذیل سوره توحید.

۵. نجاشی در مورد وی می نویسد: وی در زمان امام عسکری علیه السلام از نویسندگان آل طاهر بود. او دارای اعتقادات فاسد و در نقل حدیث ضعیف می باشد. (رجال نجاشی، ص ۸۰) شیخ طوسی نیز احمد سیاری را در کتاب رجال خود، بدون اینکه تأیید یا توثیق نماید، در ردیف راویان امام هادی و امام عسکری علیه السلام به شمار آورده است. (رجال الشیخ، ص ۳۸۴ و ۳۹۷). اما در کتاب فهرست خویش او را شدیداً تخطئه و تضعیف کرده و به اعتقادات نادرست وی اشاره نموده است. (فهرست شیخ طوسی، ص ۲۳).

از مرکز خلافت در مورد چگونگی مجازات آنان خواستار دستور بودند. خلیفه در مورد این حادثه حساس، مجلس مشورتی تشکیل داده و از دانشمندان عصر، کیفیت اجرای حدّ شرعی را در مورد آنان خواستار شد. آنان گفتند: قرآن در این مورد بهترین راهکار است، آنجا که می فرماید: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾^۱؛ «کیفر کسانی که با خدا و رسول او به جنگ و محاربه بر می خیزند و در روی زمین در اشاعه فساد تلاش می کنند، این است که: اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر قطع شود و یا اینکه از سرزمین خود تبعید گردند.»

آنان به خلیفه پیشنهاد کردند طبق این آیه، یکی از کیفرهای فوق را در مورد تبهکاران انتخاب کند. معتصم عباسی در همان جلسه از امام جواد علیه السلام

احادیثی را در مورد تحریف قرآن جعل می کرد - در نامه های خود تکذیب نموده و ادعاهای او را باطل و بی اساس خواند.^۱

اندیشه های ناب در تفسیر قرآن

امام جواد علیه السلام به عنوان پاسدار حریم وحی از تفسیرهای نابجا و غیر عقلانی آیات قرآن جلوگیری کرده و علماء و دانشمندان را به سوی فهم صحیح آیات راهنمایی می کرد. در اینجا به دو مورد اشاره می کنیم:

۱. روزی در مجلس معتصم، برخی از دانشمندان به آیه ای استناد کرده و یک حکم شرعی صادر نمودند. امام جواد علیه السلام که در آن جلسه حضور داشت خطای آنان را گوشزد نموده و تفسیر صحیح را برای حاضرین ارائه نمود.

محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی در تفسیر خود ماجرای آن مجلس را چنین آورده است: در زمان معتصم عباسی، عوامل خلیفه عده ای دزد را - که راههای عمومی در بین شهرها را برای مسافرین و کاروانهای حج ناامن کرده بودند - دستگیر کرده و

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۷۳.

۲. مانده / ۳۳.

عامل خود دستور داد، طبق نظر امام جواد علیه السلام عمل کند.^۱

۲. زرقان، یکی از دوستان

صمیمی احمد بن ابی داود، قاضی

بغداد بود. او می‌گوید: روزی دوستم

احمد را دیدم که از مجلس معتصم -

هشتمین خلیفه عباسی - می‌آید؛ اما

خیلی افسرده و ناراحت است. گفتم:

چرا این قدر ناراحت و افسرده‌ای؟

پاسخ داد: امروز در مجلس خلیفه، ابو

جعفر ابن الرضا علیه السلام چنان مرا عاجز و

درمانده کرد که آرزو کردم، ای کاش

بیست سال پیش از این مرده بودم و

مثل چنین روزی را نمی‌دیدم!! گفتم:

مگر چه شده؟ گفت: امروز در مجلس

خلیفه نشستیم بودیم، شخصی را به

اتهام دزدی پیش خلیفه آوردند و او به

سرقت اعتراف کرد. در این حال،

معتصم به دانشمندان و فقهای مجلس

رو کرده و گفت: چگونه اجرای حد

الهی بر این دزد را بیان کنید! دست او را

چطور قطع کنیم؟

من گفتم: دست دزد را باید از میچ

نیز نظر خواست. آن حضرت اول از

اظهار نظر خودداری کرد، اما وقتی که

با اصرار خلیفه مواجه شد، نظر خود را

چنین اعلام کرد: اینان در استدلال به

آیه خطا کردند. استنباط حکم شرعی

از این آیه دقت بیشتری می‌طلبد و باید

تمام جوانب مسئله در نظر گرفته شود

و نسبت به جریمهای مختلف کیفرها

فرق می‌کند؛ زیرا این مسئله صورتهای

مختلف و احکام جداگانه دارد: ۱. اگر

این راهزنان فقط راه را ناامن کرده‌اند؛

نه کسی را کشته و نه مال دیگری را به

غارت برده‌اند، مجازات آنان فقط

حبس است و این همان معنای نفی از

ارض است. ۲. اگر راه را ناامن کرده و

افراد بی‌گناهی را کشته‌اند، اما به مال

دیگران تجاوز نکرده‌اند، مجازات آنان

اعدام است. ۳. اگر امنیت را از راههای

عمومی سلب کرده، انسانهای بی‌گناه را

کشته و مال مردم را نیز به غارت

برده‌اند، کیفر آنان باید سخت‌تر باشد؛

یعنی اول دست و پایشان را به عکس

همدیگر قطع می‌کنند، پس به دار

مجازات آویخته می‌گردند.

معتصم این نظریه را پسندیده و به

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱۵.

کردند و شما شنیدید؛ مرا از بازگو کردن نظریه‌ام معاف بدار! خلیفه گفت: شما را به خدا سوگند نظر خود را در این موضوع بیان کنید.

حضرت جواد علیه السلام فرمودند: اکنون که قسم دادی، به ناچار نظر خود را می‌گویم: این حدود که علمای مجلس تعیین کردند صحیح نیست، بلکه باید چهار انگشت او، بدون انگشت ابهام، بریده شود.

خلیفه گفت: دلیل شما برای این مدعا چیست؟ محمد بن علی علیه السلام پاسخ داد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «السُّجُودُ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ: أَلْوَجْهِهِ وَالتِّدْبِينِ وَ الرَّكْبَتَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ؛ سجده با هفت عضو انجام می‌شود: پیشانی، دو [کف] دست، دو زانو و دو [انگشت ابهام] پا.» ای خلیفه! هرگاه دست را از مچ، یا از مرفق جدا کنند، دیگر دستی برای سجده باقی نمی‌ماند؛ در صورتیکه خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَ أَنْ أَسْجُدَ لِصَلْتِهِ﴾ «مواضع سجده مخصوص خداوند است.» و هر چه برای خدا باشد بریده نمی‌شود.

قطع کرد. خلیفه پرسید، به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آنکه دست، انگشتان و کف تا مچ را شامل می‌شود و خداوند در آیه تیسّم فرموده: ﴿فَأَسْجُدُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِثْلَهُ﴾؛ «[با خاک پاک تیسّم کنید و] از آن، بر صورت [پیشانی] و دستها [تا مچ] بکشید.»

بسیاری از علماء در این نظریه با من موافقت کرده و آن را تأیید نمودند. اما عده‌ای دیگر گفتند: باید دست را از آرنج برید. خلیفه پرسید: به چه دلیل؟ گفتند: به دلیل آیه وضو که می‌فرماید:

﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾؛ «[هنگام اقامه نماز] صورت و دستها را تا آرنج بشوید.» خداوند متعال حدود دست را در این آیه تا آرنج معین کرده است. برخی نیز فتوا دادند که: باید از شانه، دست را قطع کرد و استدلال می‌کردند که دست از انگشتان تا شانه را شامل می‌شود.

خلیفه با مشاهده اختلاف آراء در میان فقها متحیر شده و به محمد بن علی علیه السلام رو کرده و گفت: ای ابا جعفر! در این موضوع شما چه می‌گویید! او پاسخ داد: علماء گفتارهای خود را بیان

می شنوند و به همه جا پخش می شود، با این حال شما در چنین جلسه با شکوهی رأی فقها را رد کرده و گفته یک مرد جوانی را می پذیرید که عده زیادی به امامت او قائل هستند و آنان او را به مقام خلافت شایسته تر می دانند، این عمل شما موجب می شود که جایگاه محمد بن علی علیه السلام در میان مردم تقویت شده و حکومت شما تضعیف شود!

هنگامی که خلیفه عباسی سخنان کینه توزانه این قاضی حسود را شنید، رنگش تغییر یافت و به او گفت: خدای متعال به تو جزای خیر دهد که مرا راهنمایی کرده و آگاه ساختی.

سخن چینی ابن ابی داود آنچنان خلیفه را دگرگون کرده و افکارش را پریشان ساخت که به فاصله چند روز امام جواد علیه السلام را مسموم کرده و به شهادت رساند.^۲

معتمد از این استدلال قرآنی شگفت زده شد و آن را تصدیق نمود. آنگاه دستور داد انگستان دزد را طبق نظر محمد بن علی علیه السلام بریدند.^۱

زرقان در ادامه سخن خود می گوید: ابن ابی داود از آن روز به بعد سخت مضطرب و پریشان احوال بود و با خود می گفت: چرا نظریه او - که قاضی مخصوص خلیفه است - پذیرفته نشد، اما فتوای یک جوان پذیرفته شد و او از شدت حسد بر خود می پیچید، تا اینکه بعد از سه روز پیش معتمد رفته و چنین گفت: نصیحت و خیرخواهی امیرالمؤمنین بر من واجب است و من می ترسم اگر این سخن را نگفته باشم، در روز قیامت در آتش جهنم بسوزم. پرسید: چه می خواهی بگویی؟! ابن ابی داود گفت: وقتی شما مجلسی را مرکب از علماء و فقها تشکیل می دهید، تا امر مهمی از امور دینی مطرح شود و در آن مجلس وزراء، امراء، فرماندهان نظامی، صاحب منصبان کشور، دربانان و خدمتگزاران حضور دارند، گفتگوها و مذاکرات این مجلس را مردم در خارج

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۵۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ جلوه هایی از نور قرآن، ص ۱۳۷.